شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال پانزدهم
۱۸ شهریور ۱۴۰۲
۲۳ صفر ۱۴۴۵
شماره ۴۰۳۱

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
● دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
● نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
● روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹


شهر مهمان میزبانی

پاس‌کاری ناریخی!

کلاهی که باید به سرمان برود

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۳۲٪ ↓۱۸° ↑۳۳°

صبح ۲۳ | ظهر ۳۰ | عصر ۳۰ | شب ۲۷

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۸:۵۷ | نیمه شب شرعی ۲۲:۴۵:۴۵
غروب آفتاب ۱۷:۴۸:۴۵ | اذان صبح فردا ۰۳:۴۳:۴۲
اذان مغرب ۱۸:۰۷:۰۹ | طلوع آفتاب فردا ۰۵:۰۹:۵۶

حدیث گرافی



طرح: مجید ادیبی

چکامه

کنده اند اسم تو را بر سنگ دل حجارها

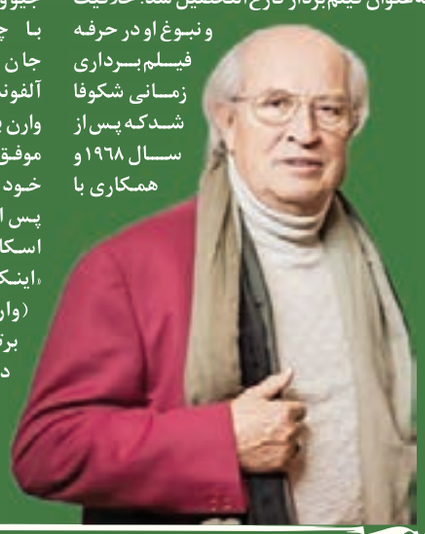
ای محمد(ص) ای رسول بهترین کردارها
حسن خلقت شهره در اخلاق ها، رفتارها
در بیانت بند می آید زبان ناطقان
قامت مدحت کجا و خلعت گفتارها
بال رفتن تا حریمت را ندارد این قلم
قاب قوسینت کجا و مرغک پندارها
طفل ابجدخوان تو سلمان سیصدساله است
استوار مکتب ایثار تو عمارها
تا نفس داریم و تا خورشید می تابد به خاک
دل به عشق بی زوالت می کند اقرارها
پای بوسی تو عزت داده ما را این چنین
گل نباشد کس نمی آید سراغ خارها
کی رود از خاطرم یادت که در روز ازل
کنده اند اسم تو را بر سنگ دل حجارها
داغ تو در سینه ما هست چون خاک توایم
لاله کی روییده در آغوش شوره زارها
گل که منسوب تو گردد رنگ و بویش می دهند
شاهد حرفم گلاب و شیشه عطارها
وقت رزمت آن چنانی که میان کارزار
رو به تو آرند وقت خستگی کرارها
سنگ می خوردی و می گفتی که ایمان آورید
کس ندیده از رسولی این چنین ایثارها
با عیادت از کسی که بارها آزرده ات
روح ایمان را دمیدی بر دل بیمارها
خم به ابرویت نیاوردی در این بیست و سه سال
بر سرت گرچه بلا بارید چون رگبارها
رفتی و داغ تو پشت دین رحمت را شکست
جان به لب شد از غمت، شهرت مدینه، بارها
آن قدر گویم پس از تو میخ در هم خون گریست
ناله ها برخاست بعدت از در و دیوارها

محسن عرب خالقی

اول شخص

تصویرگر آسمان رسالت

درباره ویتوریو استورارو، تصویربردار فیلم سینمایی «محمد رسول ا...» به کارگردانی مجید مجیدی



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

بیست ساله بود که از مؤسسه فیلم ایتالیا به‌عنوان فیلم‌بردار فارغ‌التحصیل شد. خلاقیت و نبوغ او در حرفه فیلم‌برداری زمانی شکوفا شد که پس از سال ۱۹۶۸ و همکاری با فرانکو روسی برای فیلم «جیوونیزا جیوونیزا»، موفق شد تا در ادامه با چهره های مشهوری چون جان هریسون، برنارد و برتولوچی، آلفونسو آرو، فرانسیس فورد کاپولا، وارن بیتی و کارلوس سائورا در پروژه‌های موفق سینمایی کار کند و خلاقیت‌های خود را در این حرفه بروز دهد. او که پس از مدتی موفق شد سه بار جایزه اسکار را برای فیلم برداری فیلم های «اینک آخرالزمان» (فرانسیس کاپولا)، «سرخ ها» (وارن بیتی) و «آخرین امپراطور» (برنارد برتولوچی) با خود به خانه ببرد، با عضویت در انجمن فیلم برداران آمریکا، آکادمی فیلم و تلویزیون اروپا، آکادمی هنرهای سینمایی لس آنجلس، آکادمی سینمای ایتالیا و ریاست انجمن فیلم سازان ایتالیا به چهره‌ای نامدار در میان هنرمندان برجسته ایتالیا تبدیل شود. سطح حرفه‌ای تولیدات سینمایی در معاشرت با کارگردانانی همچون برتولوچی، زمینه شکوفایی استعداد و خلاقیت او را به نحوی مهیا کرد که موفق شد در مقام راوی داستان و عنصری حیاتی در پیشبرد فیلم‌نامه ظاهر شود. بیش از چهل جایزه برای شصت اثر سینمایی، او را به تصویربردار صاحب سبکی در جامعه کارگردانان بین المللی تبدیل کرد که در سال ۲۰۱۳ از سوی انجمن بین المللی فیلم برداران به عنوان یکی از ۱۰ فیلم بردار تأثیرگذار تاریخ سینما یاد شد. همکاری او با کارگردانان مطرح جهانی، سبب تبادل دوسویه تجربیاتی ارزشمند در حوزه فیلم‌سازی شد. در این بین، مجید مجیدی نیز برای تصویربرداری فیلم سینمایی فاخر و ارزشمند «محمد رسول ا...(ص)» از او دعوت کرد تا به ایران بیاید. سال ۱۳۹۲ که ویتوریو استورارو به عنوان مهمان ویژه بخش بین المللی جشنواره فجر به تهران آمد، ایرانیان بیش از هر اثر دیگری، با نام او در تیتراژ فیلم سینمایی «محمد رسول ا...(ص)» آشنا شده بودند. او که برای این فیلم برنده جایزه زوج سینمایی جشنواره بین المللی فیلم کمرایمیج در سال ۲۰۱۵ شد، نقش مؤثری در جذب مخاطب این اثر درخشان سینمایی داشت. تلاش او در این فیلم، انعکاس عظمت و شکوه حضرت محمد(ص) با استفاده از نور و تکنیک‌های تصویربرداری بوده است تا به مثابه ستارگانی که در شب ولادت حضرت رسول(ص) به یگانگی و درخشش پیامبر گواهی می دادند، ماهیت بصری و اهمیت این رویداد را در حد بضاعت تکنیک های فنی روایت کند.

سه نقل قول از ویتوریو استورارو

* چندسال قبل به این فکر افتادم که هیچ شناختی از اسلام ندارم و هرگز قرآن را نخوانده‌ام حال آنکه تورات و انجیل و عقاید کنفوسیوس را خوانده‌ام ضمن اینکه تا به حال در سینما بسیار اندک به دین اسلام پرداخته شده است. پس مشغول مطالعه کتابی درباره پیامبر اسلام(ص) شدم و تقریبا در انتهای کتاب بودم که مجید مجیدی آماده ساخت فیلم «محمد رسول ا...(ص)» شد و انرژی مرا جذب کرد زیرا من پیش از آن مایل بودم در مورد اسلام بدانم و این اشتیاق، باعث این ارتباط شد.

* مجیدی معتقد بود آسمان از لحظه تولد پیامبر آگاه است و آن را با استفاده از ستارگان نورانی خبر می دهد. این یک حادثه نورانی بصری است. با تماس با مرکزی در رم متوجه شدم موقعیت ستارگان در زمان تولد پیامبر به راستی نورانی بوده است. پس تلاش کردم با استفاده از ترکیب نوری موجود در نقاشی ها و تصاویر تمدن های کهن آسیایی با ابزار فیزیکی و عناصر، شرایط جغرافیایی شبه جزیره عربستان را بازسازی کنم.

* دیدگاه بصری غالب اثر، بیشتر بر اساس نگرش معنوی فیلم‌نامه به شخصیت و دوران حضرت محمد(ص) و ادراک من از نمادشناسی و روان شناسی نورها و رنگ ها به وجود آمده تا شرایط تاریخی. من معتقدم در سینما تمامی احساسات به وسیله نور بیان می شوند و ما به وسیله احساس، بیش از دیدن، قابلیت درک داریم. این دیدگاه بصری غالب در فیلم «محمد رسول ا...(ص)» از دل فیلم‌نامه بیرون آمده و آنچه به نگاه مخاطب می رسد، ماحصل نگاه سازندگان به قصه ای است که طراحی شده است.

کوچه

وقف و نیازهای نوپدید



غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

وقف، یک موضوع انتزاعی نیست. از همان اول چنین نبوده است. مطالعه موضوعی و نگاه به وقف‌نامه ها به ما می گوید، مصادیق دقیقا ناظر به نیازهای حیاتی جامعه وقف شده است. اینکه آن را «صدقه جاریه» می نامیم شاید یک دلیلش این باشد که فقط همان روز را در نظر نداشته اند بلکه فردا هم در برنامه ریزی شان سهم قابل احترامی داشته است. در حقیقت سفره ای، در حوزه های گوناگون، پهن می شده است که چند نسل بر سر آن می نشسته اند. آب انبارها، مساجد، تکایا، درمانگاه ها، مدارس، کتابخانه ها، و... از جمله مشهورترین مصادیق وقف هستند که از دیرباز تا امروز، نقش آفرین ممتاز خدمت رسانی اجتماعی بوده اند.

این پهنه پروسعت خدمت دهی یک دلیل همسانی بخشی از نیازها است که همواره وجود داشته، دارد و خواهد داشت اما نیازهای نوپدیدی هم هست که باید مورد نظر باشد. خیر اندیشان واقف با در نظر داشت شتاب توسعه و تغییر و تبدیل نیازها باید به نظام وقف سر و سامانی نو بدهند. دنیای امروز، عرصه داده ها و تعریف نیازهای تازه است. بازی می تواند در ساخت فکری و فردای افراد نقش حیاتی داشته باشد. هوش مصنوعی خود را برای مدیریت و حتی تصاحب فردا آماده می کند، بازار امروز، حیات خود را در شرکت های دانش بنیان می بیند. استارت آپ ها حرف های فراوانی برای گفتن و نیازهای زیاد برای پشتیبانی دارند. این ها می طلبد تا در فهرست اولویت های وقف و نگاه واقفان، مورد توجه قرار بگیرند. توجهی قطعا آن ها را در صدر فهرست خواهد نشاند. ما پیش از این، بنیان های دانش پایه و اخلاق پایه را پی ریزی کرده ایم. همین بنیان های استوار شده ما را به سوی نگاه نو هدایت می کند. نگاه مدرسه ای و مسجدی صرفا در عبادات خلاصه نمی شود بلکه همه ساحت های زندگی را در قاعده عبودیت می بیند، همان که فلسفه خلق انسان است؛ «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» بندگی هم راه و نیازهای خاص دارد که توانگران خیر اندیش در قالب سنت دینی وقف بدان اهتمام خواهند داشت. البته با توجه به شرایط اقتصادی و تنگناهایی که دست های گشاده را هم به گره می اندازد، وقف های اشتراکی می تواند راهگشای امروز باشد. خشت های بهشتی در حوزه های ساخت و ساز و مجتمع های مسکونی و فرهنگی، یک نمونه قابل تکرار است. این را در حوزه زمانی هم می توان بازتعریف کرد تا افراد بتوانند در روزهای مشخص و با مدل های تعریف شده ظرفیت تخصصی خود را به یاری جامعه بیاورند. همین حالا در مشهد خودمان هستند افرادی که با نیت وقف، خانه و خدمت خود را در روزهای مشخصی از سال به زائران امام رضا(ع) اختصاص می دهند. هستند پزشکانی که در گروه های جهادی، زمان های تعریف شده را به درمان نیازمندان می پردازند. در دیگر حوزه ها هم «وقفِ خدمت» را شاهدیم. فرایندی که در ادامه «صدقه جاریه» فرصت زندگی بهتر را برای مردم فراهم می کند. باری، نیازها نو به نو می شود. این می طلبد تا وقف هم در ساحت های نو پدید، به جریان خیر اندیشی، جهتی ماندگار بدهد. چنین باد ان شاءا...

روایت

داستان آن تصادف لعنتی



محبوبه فرامرزی
روزنامه نگار

همین چند روز پیش مقابلش نشستم. چشم های درشت و مشکی اش را با اکراه به من دوخت و گفت: چه بگویم خوب است؟ گفتم: فرزانه می گویند سالم بودی و در یک تصادف معلول شدی. درست است؟ با بی میلی سرش را تکان داد. اصلا حوصله حرف زدن نداشت.

رفته بودم آسایشگاه فیاض بخش تا از یک کارگاه فن بیان گزارش بگیرم. گفتند فرزانه ای داریم که حال روحی اش آن قدر خراب بوده که چند باری قصد خودکشی داشته است. حالا بهتر شده، توی کلاس ها شرکت می کند. کنجکاو شدم ببینمش. او را که از خوابگاه به کتابخانه آوردند دلم برایش ریش شد.

معلولیت یک طرف، درد هم یک طرف. مدام دسته ویلچر را فشار می داد. نفس های عمیق می کشید. یک تصادف زندگی فرزانه سی و پنج ساله را از این رو به آن رو کرده بود. طوری که حالا هفت سال است ویلچرنشین شده و بچه هایش با عمه هایشان زندگی می کنند.

با عشق ازدواج کرده بود. اهل سبزوار بود و بعد از ازدواج ساکن مشهد شده بودند. از روز تصادف می پرسم. می گوید: شوهرم راننده ماشین سنگین است. یک پراید هم داشتیم. نیشابور کار اداری داشت. من هم سجاد شش ساله و یلدای دو ساله را پیش مادرم گذاشتم و با همسرم همراه شدم که یک روزمان را دونفره سپری کرده باشیم. سگ کوچکی هم بازی بچه هایم بود. آن را هم با خودمان برداشتیم. مادرم نمی توانست از سگ نگهداری کند. طرف های عصر بود. آن قدری از نیشابور دور نشده بودیم که سگ مان شروع کرد به ورجه وورجه. کمربندم را باز کردم که برایش شیر توی شیشه بریزم. هنوز کوچک بود و با شیشه شیر می خورد. سرم به شیر و شیشه گرم شده بود حیوان از پشت سرش دستش را انداخته بود روی دوش شوهرم. دیگر چیزی نفهمیدم.

فرزانه بعد از یک ماه از کما خارج شد. بعد فهمید سگ شان دست هایش را یک لحظه گذاشته روی چشم های همسرش، او هم از جاده منحرف شده و خودرویشان چپ کرده بود.

او هیچ وقت فکر نمی کرد یک لحظه کمربند باز کردن زندگی اش را نابود می کند: همسرم چون کمربند داشت سالم ماند، اما من از ماشین به بیرون پرت شدم. نخاعم آسیب دید. قطع نشده که درد را نفهمم. مادرم دق کرد و مرد. همسرم نمی توانست بچه ها را نگه دارد. یکی از خواهرشوهرهایم که دوتا دختر داشت یلدا را با خود به خانه برد و پیش خودش نگه داشت. الان ۹ سال دارد. باورتان می شود نمی داند من مادرش هستم؟ او حتی نمی داند برادر دارد. سجاد را خواهرشوهر دیگرم که دوتا پسر دارد برده و بزرگ کرده. سجاد از وجود خواهرش باخبر است، اما به او گفته اند روحیه یلدا خراب می شود چیزی به او نگوید.

فرزانه آه تلخی می کشد: کاش مرده بودم. کاش مرده بودم. دلم خوش است بچه هایم در رفاه زندگی می کنند. شوهرم زن نگرفته، اما به حال من چه فرقی می کند. برود بگیرد.

خسته شده، می رود قرص های مسکنش را بخورد. او شب ها با یازده قرص به خواب می رود و کل روز را گیج است و مدام چرت می زند. زندگی فرزانه به همین سادگی به باد رفت.

روایت یک قاب

ننه فتیر



حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

ننه فتیر را همه اهالی سیرچ می شناسند، نه تنها اهالی سیرچ که همه درختان و دیوارهای سنگی سیرچ هم می شناسند، از سرو چند هزار ساله وسط میدان تا دیوار سنگی امام زاده سید جلال.

ننه فتیر را برای این فتیر می گویند که هر ساله سر همان تاریخ در اوایل پاییز فتیر می پزد و پخش می کند بین همسایه ها.

از همان اول صبح بوی فتیرهای ننه می پیچد توی کوچه ها، از لای درختان و روی رودخانه و توی کوچه ها عبور می کند. هوش و حواس بچه های قالیباف خانه را می کشاند پی خودش و می رود و می رسد و می پیچد دور صندوق ضریح امام زاده.

بوی فتیر با خود یاد آن قصه قدیمی را پخش می کند و توی ذهن ها جان می دهد. نقشه خوان قالیباف خانه از نقشه خواندن باز می ایستد و آن قصه را برای دخترکان جوان دوباره تعریف می کند. اوایل پاییز بود، گردوهای سیرچ را تازه چیده بودند، سیب ها هنوز روی درختان با عشوه ای سرخ خودنمایی می کردند، ننه فتیر، ننه فتیر که نه! آن زمان اسمش سکینه بود. سکینه رشته هایی از اسپند را مثل دانه های تسبیح از سه رشته نخ عبور داده بود و برای رفع چشم زخم آن را آویزان سقف ایوان کرده بود، وان یکادی خوانده و فوت کرده بود. آن سال محصول باغ سیب عالی بود. کربلایی قاسم، شوهر سکینه خوشحال بود. گفته بود سیب ها را که جمع آوری کنند و آخرین بار را که ببرند شهداد بفروشند، فردایش راهی سفر مشهد می شوند برای زیارت امام رضا(ع). آن صبح کامیون دوج خیرا... پر بود از جعبه های چفت شده کنار هم، بار ماشین به اندازه چند ردیف از لبه های قسمت بارگیری کامیون زده بود بالا. سکینه از کربلایی قاسم پرسیده بود بار ماشین این بار زیاد و سنگین نیست توی این جاده خاکی؟ کربلایی گفته بود آخرین بار است. خیرا... شهداد کار دارد و بر نمی گردد. تو فتیر سفر مشهد را بپز خاتون جان که فردا راهی هستیم.

سکینه نان فتیرها را پخته بود. بین همسایه پخش کرده بود چندتایی را هم نگه داشته بود برای توی راهشان. آن روز شب شد و کربلایی قاسم نیامد. سال های بعدش هم نیامد. مردمی که آن روز از شهداد به سمت سیرچ برمی گشتند، سیب های سرخی دیده بودند که در پهنای کویر در این سو و آن سو زیر آفتاب می درخشیدند. هنوز که هنوز است همان تاریخ در اوایل پاییز ننه فتیر برای سفر مشهد و رفتن به زیارت امام رضا(ع) فتیر می پزد.



عکس: امیرمافی بردبار